



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۵/۱۵

عبدالباری جهانی

در افغانستان نهضتی بنام مشروطیت داشته ایم؟

نهض (بیداری، با پا خاستن، پیشرفت نمودن، رشد نمودن...)
 نهضة (قیام، بیداری، مانند عیدالنهضة که روز ملی قیام خوانده میشود)
 در لغتنامه دهخدا نهضت را بپاخاستن، قصد کردن، قیام، رحلت، هجرت، عزیمت و ... ترجمه نموده اند.
 طوریکه از معنی نهضت هویداست، نهضت بر بیداری و رشد نمودن فکری یک جامعه و قیام عمومی یا حد اقل عکس العمل فراگیر جامعه اطلاق میگردد نه اینکه یک مفکوره در یک حلقه محدود چند نفری و آنهم صرف در پایتخت یک کشور محصور بماند و آنهم بصورتی که ما تا امروز در باره افکار و عقاید آن منورین محدود کدام مضمونی بقلم آنها و حتی کلمه ای در دست نداشته باشیم؛ و همه استناد ما، در باره نهضت مشروطیت، بر نقل قول دیگران و یا مبنی بر حدس و گمان و قضاوت شخصی ما استوار باشد. اگر جنبشی بنام مشروطیت در افغانستان موجود میبود ملا فیض محمد کاتب، در جلد چهارم سراج التواریخ، به هیچ گونه آنرا فرو گذاشت نمی نمود و حد اقل یاد آوری این جنبش را، در حالیکه امیر حبیب الله خان هم از دنیا رفته بود، میکرد. مرحوم عبدالحی حبیبی، ملا فیض محمد کاتب را در زمره مشروطه خواهان اول آورده اند و مینویسند که او در شیرپور محبوس گردید (حتماً به گناه مشروطه خواهی. جهانی) اما به سبب اینکه امیر از زمان شهزادگی او را میشناخت و در نگارش سراج التواریخ خدمت میکرد، بعد از مدت کمی رها شد. حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۴۲.
 البته شخص ملا فیض محمد کاتب در جلد چهارم سراج التواریخ، که بعد از وفات امیر حبیب الله خان به نشر سپرده شد، نه از مشروطه خواهی خود و نه از زندانی شدنش یاد آوری مینماید. در حالیکه این هر دو افتخار بود و ملا فیض محمد کاتب خود را از آن محروم نمی ساخت؛ و حتماً در یک جایی از آن ذکر مختصری بعمل میآورد.
 مرحوم حبیبی مینویسد « در جمعیت اول مشروطه خواهان افغانستان یک فراکسیون کوچک معلمان هندی هم بریاست دکتر عبدالغنی وجود داشت که خود را جان نثاران ملت یا اسلام گفته اند و این نام تاریخ ناست ازان سالیکه این فراکسیون تشکیل شده و به حساب جمل، کلمات جان+ نثاران+ ملت = ۱۳۲۶ هـ ق است که شرح آن خواهد آمد» همان کتاب ص ۲۳

در حالیکه شخص داکتر عبدالغنی، در کتابیکه بر اوضاع سیاسی آسیای مرکزی نگاشته و در آن درباره دوران امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان و اوضاع سیاسی آن دوران بحث نموده، نه تنها از گروهی بنام جان نثاران، که باید او رهبری آنها را به عهده میداشت، یاد آوری ننموده بلکه از هر نوع فعالیت سیاسی انکار میورزد و زندانی شدن خود را محصول دسیسه های رقیبای حسود خود میداند.

Dr. Abdul Ghani P 82

شایان یاد آوری است که داکتر عبدالغنی کتاب خود را در وقت امان الله خان در فضای مطبوعات نسبتاً آزاد هند نگاشته اند و اگر در فعالیت های سیاسی دوران حبیب الله خان سهمی میداشت با کمال افتخار ازان یاد آوری مینمود نه اینکه زندانی شدن و متهم شدن به فعالیت های سیاسی را دسیسه های دشمن میخواند.
 جای شکی نیست که در مقابل پالیسی ها و اعمال استبدادی امیر حبیب الله خان عکس العملی و یا حد اقل انزجار شدیدی موجود بود و شاید صد ها تن به گناه انتقاد نمودن از استبداد امیر به دهن توپ بسته شده باشند و به سیاه چاه ها افکنده شده باشند؛ و همچنان صدها تن شاید به گناه خویشاوندی نزدیک خود با مخالفین و یا مخالفین خیالی امیر سزا دیده باشند و یا، مانند داکتر عبدالغنی، قربانی و شکار دسیسای مختلف شده باشند، ولی این عکس العمل ها حتماً معنی مشروطه خواهی را نمیدهد و اگر چند تن از منورین آن عصر معتقد به مشروطه خواهی بوده باشند معنی جنبش مشروطیت را نمیدهد. آیا مورخ مشهور لودویک ادمک میتواند از چنین یک حرکت و جنبش مهمی، اگر موجود میبود، چشم پوشی نماید؟ وارتان گریگوریان، پولادا، اولف کپرو و...، که در باره دوره سلطنت حبیب الله خان و امان الله خان تحقیقات کرده اند، حتماً ازان یاد آوری مینمودند.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

وارتان گریگوریان از قول مورخین اتحاد شوروی مینویسند که آنها بیداری مردم امپراطوری عثمانی، ایران، چین، منگولیا، هند و افغانستان را از برکت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میداند و مینویسند که اتباع این کشورها بعد از همان انقلاب برضد رژیم سرمایه داری انگلستان دست به عکس العمل زدند. گریگوریان مینویسد: «البته در مسله افغانستان، ازینگونه، هیچ شواهدی قوی موجود نیست. این کشور در سال ۱۹۰۵ از لحاظ دیپلوماتیک تجرید بود و فاقد موسسات مهم تعلیمی بود (مکتب حبیبیه تازه آغاز یافته بود) و هیچگونه جراید و اخبار نداشت. سراج الاخبار، که تا سال ۱۹۱۱ نشریات خود را آغاز ننموده بود، چندان اثر مستقیم این انقلاب را نشان نمیدهد؛ و تحریک جوانان افغان محدود به یک حلقه بسیار بسیار محدود جامعه بود. به این اساس هیچ وسیله ای نبود که اهمیت انقلابی این حرکت ۱۹۰۵ را در افغانستان به نشر میسپرد و مردم را از اهمیت آن آگاه میساختند»

Gregorian, The Emergence of Modern Afghanistan P 211.

اگر همه قربانیان استبداد را در زمره مشروطه خواهان بشمار بیاوریم؛ قربانیان استبداد امیر عبدالرحمن خان را، که شاید ده چند قربانیان استبداد امیر حبیب الله خان و صدراعظم محمد هاشم خان باشند، باید همه را مشروطه خواه حساب کنیم.

در باره نهضت، تحریک و جنبش مشروطیت در افغانستان بسی صاحب نظران، نویسنده ها و مورخین ابراز نظر فرموده اند و در باره مشروطیت اول و دوم کتابها و مضامین به رشته تحریر کشیده شده و عجب تر اینکه بر لیست مشروطه خواهانیکه باید، حد اقل ۸۰ سال قبل از امروز، تکمیل میشد هنوز هم اضافه میشوند؛ بدون اینکه کتابی، مضمونی و یا شعری ازین مشروطه خواهان جدید در دست داشته باشیم که معرف مفکوره و آرمان این قربانیان و مشمولین راه مشروطیت باشد. کاش از رهبران و یا اعضای برجسته این جنبش بخصوص میرسیدقاسم، که یکی از اساس گذاران این تحریک خوانده میشوند، یکی دوصفحه در باره این تحریک در دست میداشتیم تا ممد اثبات حقایق تاریخی میشد. در غیر آن چیزی که مینویسیم افسانه نگاری بیش نخواهد بود. چون مرحوم میرسیدقاسم در زمان جمهوریت داوود خان حیات داشت. او میتوانست که در زمان اعلیحضرت امان الله خان در جریده امان افغان و یا در زمان دهه دیموکراسی در مطبوعات آزاد آنوقت مضمونی به نشر میسپرد و مارا از واقعیت های تاریخی، مربوط جنبش مشروطیت، آگاه میساختند. وقتی هیچ سندی در میان نباشد و مرحوم میرسید قاسم و دیگران، که اعضای فعال این تحریک خوانده شده اند، حد اقل یک صفحه از خود به یادگار نگذاشته باشد؛ از کجا می فهمیم که آنها چه میخواستند.

قصیده ایکه از بانی تحریک مشروطه خواهی در افغانستان، مولوی محمدسرور واصف، به یادگار مانده؛ از قریحه بسیار عالی شاعرانه مولوی نمایندگی میکند ولی در آن قصیده از رژیم استبدادی حبیب الله خان چنان ستایشی بعمل آمده که به هیچ صورت با مفکوره مشروطه خواهی و آزادی خواهی نمی خواند. فکر نمی شود که شاعر چنین قصیده غراء، بعد از اندک مدتی، عقیده خود را بطور کلی تغییر داده و بر ضد آن شاه مستبدیکه اندکی قبل در قصاید میستود قدعلم نموده باشد:

بحمدالله که از آثار رحمت های یزدانی
خدیدو دادگر شد مر بنای عدل را بانی
لوی دین بعهدش آسمان سا گشت در عالم
که از رفعت زند صد طعنه را بر برج کیوانی
رواج حکمت ایمانیان آمد که از رشکش
به خاک تیره یکسان گشت حکمتهای یونانی

عطا کن دولت اسلام را از فضل خود رونق
بنور معرفت شمع دیانت ساز نورانی
شهان ملت اسلام که اکنون اند در گیتی
بده توفیق شان در قوت دین مسلمانی
خصوص آن خسرو عادل دیانت خوی دریا دل
که باشد همتش مصروف تاییدات ایمانی
سراج ملت و دین، شهریار عادل و باذل
که روشن شد ز عدل و جود او کیش مسلمانی
چو مصروف است یارب همتش در رفعت دینت

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

بحفظ خویش کن زافات کیهانش نگرهبانی
سخن کوتاه باید « واصفا» در رسم دانایان
که تطویل کلام آرد ملا ل طبع انسانی.

حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۲۲

در لیست مشروطه خواهان و قربانیان این راه اشخاصی معرفی میشوند که نه تنها با افکار و مرام مشروطه خواهان هیچ ربط و رابطه ای نداشتند بلکه مانند سید کمال، قاتل سردار محمد عزیز خان، معلم محمدعظیم، مسوول حمله بر سفارت برتانیه و قاتل یک کارمند انگلیس سفارت، یک منشی هندی و یک باغبان افغان؛ و عبدالخالق، قاتل اعلیحضرت نادرشاه، که همه تروریست های پیش نبودند اضافه شده اند.

اشتباهی که محققین ما در زمینه مرتکب میشوند اینست که طرفداری از امان الله خان را با مشروطه خواهی یکسان گرفته اند. کسانی که طرفدار امان الله خان بوده اند همه را در زمره مشروطه خواهان حساب کرده اند. در حالیکه شخص امان الله خان، با وجود آنکه یک پادشاه وطنپرست، ترقی خواه و تمدن دوست بود، مشروطه خواه نبود. چون در دوره ده ساله پادشاهی خود نه افغانستان را صاحب پارلمان ساخت و نه مقام صدارت را ایجاد نمود، که یکی از ارکان مهم نظام مشروطیت بود.

وقتی در جرگه ۱۹۲۴ پغمان وکلای ملت در باره مقام صدارت اظهار نظر نموده اند امان الله خان به صراحت خواسته آنها را رد نموده حتی در تمام کشور خود کسی را لایق احراز چنین مقام نمی بیند و میفرماید: « بعضی از حضرات خواهند گفت که درین نظامنامه نام صدراعظم است و نشانی از آن بنظر نمی آید. لهذا معروض میدارم چون خودم یک مرد جوان و شوق و محبت فوق العاده را نسبت بخدمات ملت و مملکت خود دارم و هم رجال دانشمندی را که متحمل همچه یک بار گران مملکت شده بتواند سراغ ندارم خواهشمند نیستم که مابین من و ملت من یک سد و حایلی در میان باشد. ازینرو فعلاً تا وقتیکه میتوانم این کار را هم علاوه بر ایفای وظایف امارت بر دوش خود گرفته ام چنانچه فعلاً این کار را که در «لویه جرگه» با شما مینمایم حیثیت صدارت عظمی را دارد و اموراتیکه بعد از فراغ مجلس در شب و صبح و عصر اجراء میکنم از وظایف پادشاهی است» لویه جرگه ۱۹۲۴ ص ۱۳۵

درین اواخر مثلاً اسم مولوی بهرام، که از فارغان مدرسه دیوبند است، در لیست مشروطه خواهان دوم اضافه شده است. آیا ممکن است که یک عالم دینی فارغ شده از مدرسه دیوبند برای امان الله خان تبلیغ نماید و به گناه طرفداری از امان الله خان زندانی شود؟ در حالیکه امان الله خان، تقریباً شش ماه قبل از سقوط خود، نفرت شدید خود را به مقابل علمای دیوبند نشان داده بود. آنها را از داخل شدن به مملکت خود منع فرموده بود: « بعد ازین علمای دیوبند در افغانستان گذاشته نشوند و هر قدر ملا هاییکه در دیوبند تعلیم گرفته و به افغانستان باشند به یک جای از علاقه افغانستان که حکومت تعیین کند امرار حیات نمایند» بیا نیه اختتامیه امان الله خان در جرگه ۱۹۲۸ پغمان ص ۷

ببینید! امان الله خان نه تنها ملا های دیوبند را اجازه داخل شدن به خاک کشور نمیدهد بلکه به ملاهای دیوبندی که در داخل کشور زندگی میکنند حق زندگی آزاد را نمیدهد و میخواید که آنها در یک گوشه ای از خاک کشور محصور و نظر بند باشند. آیا ملا های دیوبند این اعلامیه های امان الله خان را نشنیده بودند. اگر نشنیده بودند انگلیس ها و حضرات شوربازار حتماً به آگاهی آنها رسانده بودند. درین صورت شاید مولوی بهرام آدم خوبی بوده باشد ولی امانیست شده نمی توانست.

همچنان درین اواخر، در لیست مذکور، اسم محمولی خان دروازی، که با مفکوره مشروطیت هیچ ربطی نداشته، اضافه گردیده؛ و دلچسپ تر از همه اینکه اسم مورخ مشهور مرحوم عبدالحی حبیبی در زمره مشروطه خواهان ذکر گردیده. در حالیکه آن مرحوم کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان را به رشته تحریر کشیده و در باره افتخار شمولیت خود در آن جنبش ذکری بعمل نیاورده اند، که در صورت عضویت او در جنبش مشروطیت این عمل منتهی غیر محتمل بنظر میرسد. مرحوم حبیبی، چون از سیاست کناره میگرفت، حتی عضویت جمعیت وینس زلمیان را نداشت؛ در حالیکه تقریباً همه منورین کندهار رفقا و خویشاوندان نزدیک مرحوم حبیبی در آن عضویت و فعالیت داشتند ولی مرحوم حبیبی بحیث عضو رسمی نه بلکه بحیث عضو افتخاری آن جمعیت همکاری مینمودند. بخرکی، وینس خلمیان ص ۱۵۴

بنده بر علاوه اینکه از سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۶۱ در پنج سیمینار بین المللی، که مرحوم حبیبی در اکثر جلسات ریاست را بر عهده میداشت، به حیث عضو علمی اشتراک ورزیده ام و با جناب شان، که یکی از مشوقین بنده بود، از نزدیک آشنایی بهمرسانیدم. از ماه های اخیر قدرت نورمحمدتره کی تا قدرت ببرک کارمل، بحیث عضوآکادمی علوم، مدت تقریباً هفت هشت ماه، هر روز به اطاق کار مرحومین حبیبی، پوهاندرشاد و بینوا، که در یک اطاق نسبتاً وسیع کار میکردند، میرفتم و بعضاً دو سه ساعت در همان اطاق، که مرحوم روهی و مرحوم ابراهیم عطایی

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

هم اکثراً می آمدند، می نشستیم. گاهی از هر دری سخنی بمیان میآمد ولی نه در اکادمی علوم و نه در مجالس خصوصی از مرحوم حبیبی صاحب، در باره فعالیت و عضویت شان در جمعیت مشروطه خوان، سخنی شنیده ایم. و در کتابی که در باره جنبش مشروطیت نگاشته اند هیچگونه اشاره ای به عضویت خود در این جمعیت ننموده بلکه خود را بحیث حامی این جمعیت و مخالف شدید استبداد حبیب الله خان و هاشم خان نشان داده اند که امریست طبیعی.

مرحوم عبدالهادی داوی، که در پهلوی شخصیت بی الایش و معصوم خود یک شاعر باقریحه و نویسنده عالی بود، یک عالم متبحر بود و زیاده از ۱۲ سال را در زندان استبداد هاشم خان سپری نموده بود؛ بسال ۱۹۱۱ از مکتب حبیبیه فارغ و با سراج الاخبار بحیث محرر همکاری را آغاز نمود. درین صورت بایست که یکی از اعضای فعال همان حلقه سری جوانان افغان میبود که مرحوم غبار، در مکتب حبیبیه از آن یادآوری مینماید ولی مرحوم داوی در باره این جمعیت جوانان افغان مضمونی بدست نشر نسپرده اند، یا بنده ندیده و نخوانده ام، ووقتی هم در باره جمعیت مشروطه خواهان سخن میان میآورد به عضویت خود در آن جمعیت و یا کدام جمعیت سری دیگر هیچگونه اشاره ای نمی نمایند. ولی مورخین و محققین ما مرحوم داوی را عضو فعال جوانان افغان و بعداً مشروطه خواهان معرفی میدارند البته در زمینه هیچ گونه سندی موجود نیست.

مورخ دیگر مشهور کشور مرحوم میر غلام محمد غبار، که عادت داشت معمولاً غیر مستند و احساساتی مینوشت، درباره یک جمعیت سری مینویسد «مکتب حبیبیه در سال ۱۹۰۳ تاسیس گردید و تا سال ۱۹۰۹ مرکز فعالیت های سیاسی شده رفت. و بالاخره معلمین و کارمندان مدرسه با عده ای از روشنفکران خارجی مدرسه و هم عده ای از روشنفکران دربار در تماس آمده و به اتفاق هم به تشکیل یک حزب سری سیاسی بنام «جمعیت سری ملی» پرداختند. مرام این جمعیت تبدیل حکومت مطلق العنان بیک حکومت مشروطه، تحصیل استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان بود. حزب در حلقه های ده نفری زیر رهبری یک نفر از موسسین پارٹی منقسم بودو بعضاً اعضای حلقه ها همدیگر را نمی شناختند، تشکسل جلسات حزبی در اوایل از طرف از طرف روسای حلقه ها شبانه و خیلی محرمانه بعناوین ضیفات و دید و وادیدهای شخصی بعمل آمده و تصاویری گرفته میشد. بعد ها در فاصله چند باری جلسات عمومی نیز بعمل آمد و تصمیمات تازه ای اتخاذ گردید.» غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول ص ۷۱۷

البته این حزب سری ملی و فعالیت های آن افشا میشوند و امیر به گرفتاری اعضای آن میپردازد. مرحوم غبار در ادامه مینویسد:

« اما در کابل گفته میشد که محرک اصلی این افشاگری هندوستانیهای داخل در حزب مثل داکتر عبدالغنی و رفقاییش بودند که به یک تیر دو کبوتر زدند. یکی آنکه نخستین جنبش استقلال طلبی و مشروطه خواهی افغانستان را معدوم کرده و سیر تکامل کشور را بنفع انگلیس عقب انداختند و دیگر آنکه امیر را از نشر معارف و فرهنگ جدید بیزار نمودند» همان کتاب ص ۷۱۸

اولاً اینکه مرحوم غبار، که هیچوقت خود را نه عضو حزب سری ملی، نه عضو حزب جوانان افغان و نه عضو تحریک مشروطه خواهان خوانده اند، چطور از تشکیلات و طرز فعالیت این حزب سری ملی و جزئیات آن مطلع بود حتی از جلسه ای که در آن پیشنهاد اسلحه داشتن به تصویب رسید با خبر بوده است. در حالیکه اسم این سازمان حزب سری ملی بوده است. چون در باره اسم این حزب و طرز فعالیت و اعضای آن هیچ سند و مدرکی در دست نداریم؛ و مرحوم غبار هم افتخار عضویت آن حزب را نداشت.

اولاً مرحوم غبار، بحیث مورخ بزرگ و مشهور کشور، در باره یک موضوع مهم ملی مینویسند و استناد به آوازه های سرچوک کابل میکند و مینویسد که در کابل گفته میشد. که گویا داکتر عبدالغنی و رفقاییش مسوول این افشاگری و بدام انداختن مشروطه خواهان و منورین کشور بودند.

هر جاسوسیکه افشاگری میکند در بدل آن پاداش میگیرد نه اینکه از طرف مقامیکه به آن خوش خدمتی نموده باشد سزا ببیند. داکتر عبدالغنی ازین افشاگری و مخبری خود چه پاداشی بدست آورد. فرزند جوانش به قتل رسید، همراه دوبردار خود محمدچراغ و مولوی نجف علی زیاده از ده سال را در زندان امیر حبیب الله بسر برد و اگر امیر کشته نمیشد شاید تا ابد در زندان می ماند.

مرحوم غبار بعداً ادعا میکند که معلمین هندی دو کبوتر را به یک سنگ زدند. هم جنبش مشروطیت و استقلال طلبی را معدوم کرد و دوم اینکه امیر را از نشر معارف و فرهنگ جدید بیزار نمود. در حالیکه جنبش استقلال طلبی به هرصورت مخالف پالیسی انگلیس بود ولی انگلیس ها، با همه بدی های که داشتند و با همه وحشت های که در نیم قاره هند نمودند و با همه ظلم و وحشتی که در حق افغانها مرتکب شدند و با همه شیطنت هاییکه در نفاق انداختن مردم بعمل آوردند هیچ وقت مخالف نشر فرهنگ جدید در کشورهای مستعمره خود نبودند. برعکس انگلیس ها،

برای منفعت خود و به غرض پیشبرد پالیسی های استعماری خود، در هند و در پاکستان امروزی به صد ها هزار آدم های تعلیم یافته را پروراندند و در واقعیت امر نشر فرهنگ و تعلیم به نفع خود انگلیس ها بود. هر چند یک مستعمره و نیم مستعمره تعلیم یافته تر میشد برای نفوذ انگلیس و مراوده با اولیای امور و مردم تسهیلات فراهم میآمد و مفاهمه بسهولت انجام میشد.

وقتی انگلیس ها از نیم قاره هند خارج شدند دیدیم که هند و پاکستان امروزی برای یک روزی هم با قحط الرجال مواجه نشدند و دارای افواج منظم، اکادمی های پیشرفته و حکومتی شدند که مواجه به هیچ گونه مشکلات اداری نگردیدند. اگر انگلیس ها، در ظرف تقریباً صد سال استعمار و حکمرانی مستقیم بر خاک و مردم هندوستان، و بیش از دوصد سال استعمار غیر مستقیم، ممانعت از تعلیم و تربیه مینمودند وضع بعد از اخراج آنها از نیم قاره نه چنان میبود. اگر انگلیس ها مخالف ترویج نشر فرهنگ جدید و تعلیم عصری در افغانستان میبودند به هیچ صورت معلمین هندی را اجازه نمیدادند تا از طرف دولت افغانستان استخدام شوند و حتی بعد از به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله خان به وظایف خود ادامه بدهند.

باز هم داکتر عبدالغنی:

داکتر عبدالغنی بر خلاف برخی از محققین افغانی، که محرک افکار مشروطیت طلبی را عمدتاً اخبار حبل المتین ایرانی ها، که از کلکته منتشر میشد، میخواند، مشوق و محرک جوانان افغان را نشریات سراج الاخبار میخواند؛ که جوانان را به حرکت آورد و به انتقادات علنی پرداختند. داکتر عبدالغنی مینویسد که نشریات سراج الاخبار باعث بیداری جوانان گردید و به تشکیل یک جمعیت پرداختند. البته داکتر مینویسد که این جوانان به طبقات بلند اجتماع تعلق داشتند. و آشکارا مشاورین امیر را به باد تمسخر میگرداند و میگفتند که ما ازین کهنه پرستان برلب گور بهتریم و امور را به شکل بهتر به پیش برده میتوانیم. داکتر غنی مینویسد که این جوانان به وسیله شب نامه ها به امیر اخطار میدادند که باید از خواب غفلت بیدار شده و از کار های ناهنجار دست بردار گردد. غنی مینویسد که در اخیر سال ۱۹۱۸ به موقع جشن روز تولد امیر حبیب الله خان بر موتر او از یک بامی فایر توپنچه صورت گرفت.

در نتیجه عبدالرحمن لودین و بعد از آن یک جوان دیگر بنام عبدالهادی گرفتار شدند و به زندان انداخته شده شدند. داکتر عبدالغنی مینویسد چون امیر به این اخطار های پی در پی این جوانان وقعی نگذاشتند آنها بالاخره در یک شب نامه اخطاریه به امیر نوشتند: « آنها اخطارهای سابق خود را تکرار نمودند و نوشتند که فکر نکنی ما مانند داکتر عبدالغنی و رفقای او هستیم که تو به آسانی توانستی آنها را به زندان بیفگنی. ما در دربار و حتی در حرم تو همدستان قوی داریم و اگر خود را بصورت عاجل اصلاح نمیتوانی از گزند ما نجات یابی. امیر این اخطاریه دوم را هم مطالعه نمود و هیچ اعتنایی به آن نکرد و روش روزمره خود را به هیچ صورت اصلاح ننمود؛ که ضیاع وقت بیست و چهار ساعته بود» Ghani PP 24-28

از عبارات اخیر داکتر عبدالغنی بخوبی واضح میگردد که سازمان جوانانی که در حبیبیه موجود بود و مرحوم غبار آنرا حزب سری ملی و مرحوم عبدالحی حبیبی آنها را جان نثاران ملت می نامند همانا جوانان وابسته به حلقهات سری دربار بودند که برای سرنگونی حبیب الله خان دست اندرکار بودند. و حبیب الله، طوریکه جوانان در شب نامه خود اظهار داشته بودند، به آسانی آنها را از پیش برداشته نمیتوانستند. در حلقهات بلند درباری، دسایسی برضد امیر براه انداخته شده بودند که سرادر نصرالله خان و رفقاییش مانند ملا عبدالرزاق قاضی قضات و امثالهم از یک طرف و امان الله خان، مادر او علیاحضرت، رفقای نزدیک و همکار امان الله خان مانند سپه سالار نادرخان و برادرانش، سردار احمدشاه خان، شجاع الدوله خان و دیگران از طرف دیگر و ضمناً نویسنده ها و جوانانی مانند عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی، میرسیدقاسم و امثالهم از طرف دیگر، به حمایه حرکات ضد امیر، تبلیغ میکردند.

حلقه سری دربار:

در نتیجه قتل حبیب الله خان حلقه محافظه کار دربار، به رهبری نصرالله خان، در جلال آباد سلطنت اعلان کرد که بیش از سه روز طولی نکشید. امان الله خان، که او هم شاید از سالها نقشه قدرت گرفتن را در سر می پروراند، روز اول اعلام سلطنت خود سوگند یاد نمود که قاتل پدر خود را گرفتار نموده و به سزای عمل خود خواهد رساند. ولی در نتیجه تحقیقات اولی یک آدم بیگناه را، به اتهام غفلت در وظیفه محکوم به اعدام ساخت. کاکای خود نصرالله خان را به زندان ارگ روان نمود و بعد از هشت ماه در آنجا فوت شد. قضیه قتل حبیب الله خان، در دوره ده ساله امارت امان الله خان به هیچ صورت تعقیب نشد و مسله تا امروز مکتوم و مشکوک مانده است. برعکس کسیکه در تمام حلقهات کابل مشکوک تر از همه به قتل امیر بود همانا شجاع الدوله خان بود که شخصاً به مرحوم غبار اعتراف کرده بود که امیر حبیب الله را به این تفنگچه کشتم؛ ولی در طول سلطنت امیر امان الله خان در بلند

ترین مقامهای دولتی مقرر بود. امان الله خان برای محاکمه سردار نصرالله خان یک محاکمه ساختگی دایر نمود و میخواست که سردار نصرالله خان، عبدالاحد خان و علیشاه رضا را اعدام نمایند مگر با مخالفت کاکای امیر سردار امین الله خان مواجه شد و سردار نصرالله خان را حبس نمود. مرحوم غبار مینویسد:

« پس نایب السلطنة محبوس ماند، عبدالاحدخان تبعید شد و شاه علیرضا افسر بیگناه که ضارب و کشنده امیرحبیب الله خان را با افسر رها کننده آن از دست محافظ میشناخت از نظر سیاست محکوم به اعدام شد. غبار، ص ص ۷۴۴-۷۴۵»

مطلب ازین تفصیل اینست که اگر در دوران حبیب الله خان مشروطه خواهانی موجود بوده اند هم در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور چندان تأثیری نداشتند و چون به نسبت کمی فوق العاده سواد در جامعه افغانی، که فیصدی آن شاید کمتر از یک فیصد بود، شعور سیاسی انکشاف نکرده بود؛ تحولات بزرگ و موثر همه از طرف دربار رهبری میشد و اگر دسیسه ای صورت میگرفت مردم و مثنی منورین در آن چندان رولی بازی کرده نمیتوانستند. ولی از فحوی نوشته مرحوم حبیبی مستفاد میگردد که قتل امیر حبیب الله خان بدست مشروطه خواهان دوم صورت گرفته است: « مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی و کمی یک حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود. ولی بلحاظ نتیجه و اثر افگنی و تغییر سیمای سیاست و طرز اداره در نهایت اهمیت بود. زیرا بفحوی « دو صد مرد جنگی به از صد هزار » جوانان مبارز این حرکت سرچشمه امور مملکت را تصفیه نموده و بعد از کشتن امیر حبیب الله زمام امور را به اعلان امارت شهزاده امان الله خان و استقلال بدست گرفتند» حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۲۱

مرحوم حبیبی باید در این ضمن چند اسمی از مشروطه خواهان را که زمام امور کشور را بدست گرفته بودند در متن خود میآوردند، که نه آورده اند. در حقیقت زمام امور، خصوصاً در سالهای اول امارت امان الله خان، بدست خاندان مصاحبان، که مرحوم حبیبی طبعاً آنها را مشروطه خواه نمیخوانند، شجاع الدوله قاتل مشکوک و مشهور امیرحبیب الله، که تا اخیر دوره امان الله خان در بلند ترین مقام های دولتی مقرر بود، خاندان چرخ، محمودسامی، محمودلی دروازی، که هیچ یکی ازینها مشروطه خواه نبودند، زمام امور کشور را در دست داشتند. بالمقابل موسس مشروطه خواهان اول و فعال مشروطه خواهان دوم میرسیدقاسم خان، که به قول مرحوم حبیبی در قتل امیر حبیب الله خان و به قدرت رساندن امیر امان الله دست داشت، مستشار سفارت افغانستان در مسکو و بعداً جنرال قونسل افغانستان در بمبئی بود، که چندان مقام های مهمی نبوده و بعداً در سفر امان الله خان همراکاب او بود. همان کتاب ص ۱۴۹

اینکه میرسیدقاسم خان در قتل امیرحبیب الله خان دست داشته است شاید تنها در متن مرحوم حبیبی موجود باشد و اگر در سایر متون تاریخی هم موجود باشد بنده اطلاع ندارم و از بیخبری خود عفو میخوام. ولی آیا امیر امان الله خان مشروطه خواه بود؟ اعمال، قوانین و اجرات او شاید این ادعا را نپذیرد. درین هیچ شکی نیست که اعلیحضرت امان الله خان یک شخص منور، وطن دوست و ترقی خواه بود ولی مسله مشروطیت طلبی او قابل تأمل خواهد بود. اگر طبق تحریر مرحوم حبیبی، امان الله خان را یک مشروطه خواه قبول نماییم، که در پادشاه شدن او مشروطه خواهان کمک نموده بود، در دوره ده ساله سلطنت او، شمار اعضای مشروطه خواهان باید به ده ها هزار تن میرسید؛ و مشروطه خواهان، که اکثریت شان جوانان آگاه، نویسنده و شاعر بودند حد اقل یک نشریه ای، که بایست معرف افکار و آرمان های آنها میبود، به وجود میآوردند و حد اقل یک رساله ای بجا میگذاشتند که ما از برکت آن به تاریخ، افکار و فعالیت های مشروطه خواهان آگاه میگشتیم. مشروطه خواهان باید، در ظرف این ده سالیکه که پادشاه آنها مشروطه خواه بود، به حزب قوی تبدیل میشدند که حتی حبیب الله کلکانی هم شاید نمیتوانست قدرت را بدین آسانی از دست امان الله خان بگیرد. مرحوم حبیبی در زمینه ما را از کتابی بقلم سیدقاسم خان مطلع میسازد که در آن از دست داشتن سیدقاسم خان در جریان قتل امیرحبیب الله و جلوس امان الله خان و وقایع سالهای نخستین عصر امانی بیان گردیده بود. این کتاب چاپ نشده و متأسفانه به دسترس عامه نرسید. حبیبی ص ۱۴۹

البته این حواله ایست که به هیچوجه به درد محققین تاریخ آن عصر نمیخورد، چون این کتاب حد اقل بدست فرزند رشید سید قاسم مرحوم مسعود پوهنیار هم نرسیده که در کتاب ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد از آن، در حواله های تاریخی، کار میگرفت. در حالیکه سید قاسم در دهه دیموکراسی در کابل زندگی مینمود و تا اوایل جمهوریت داوود خان زنده بود میتوانست که، اگر کتاب اوشان از بین رفته بود، چند یادداشت مهم آنرا به فرزند خود به یادگار میگذاشت که نگذاشت و علت آنرا حدس زدن مشکل است.

در زمینه مشروطه خواه بودن اعلیحضرت امان الله خان باید متذکر شد که اگر او مشروطه خواه میبود اعتمادالدوله عبدالقدوس خان هر گز جرأت نمی کرد که در مکتوبی عنوانی حضرات شور بازار، که باید تقدیم امان الله خان

میشد، از امیر بخواهد که میکروب مشروطیت را از وطن محو کند و مشروطه خواهان را به حکم شرع انور و واجب القتل بداند. علمای قندهار هم نظام مشروطه را رد نموده بودند البته از دادن فتوی قلع و قمع نمودن آنها با ورزیده بودند. غبار ص ص ۸۰۲-۸۰۳

ضمناً در باره جوانان افغان و افغان های جوان بسی شنیده شده است ولی متأسفانه در زمینه سازمان، اعضای آن و گونه فعالیت های آن کدام سندی در دست نیست. تعجب در اینجاست که میر غلام محمد غبار و عبدالهادی داوی، که هر دو جوانان پرشور بودند، هر دو در آنوقت، متعلمین مکتب حبیبیه بودند، و کانون فعالیت جوانان افغان هم همان مکتب خوانده شده است، ولی هیچ یکی از آنها در این سازمان از عضویت خود چیزی نگفته اند.

از اسناد آرشیف اتحاد شوروی معلوم میگردد که حکومت اتحاد جماهیر شوروی، بعد از سرنگونی امان الله خان دست به فعالیت های زده است که مطلب اساسی آن از بین بردن رژیم جدید نادرخان میباشد. حکومت شوروی در زمینه، شاید از افغانهای مهاجری که در بخارا زندگی میکردند، بنام انقلابیون جوان افغان یا جوانان افغان چند تنی را تنظیم نموده و آنها برنامه فعالیت خود را اعلام میدارد. ولی تصور نمی شود که این سازمان در داخل خاک افغانستان نفوذی نموده باشد. این سازمان، چون مستقیماً به تحریک و در تحت رهبری حکومت شوروی ساخته شده است، از ادبیات بلند پروازانه کمونیستی استفاده مینماید و اعلام میدارد که به زودی در سه شهر مهم ترکستان افغانی، مزار شریف، هرات و میمنه دفتر های خود را بگشاید. بویکو ص ۶۱۲

در یک یادداشت دیگر خود مینویسد: « هدف کمیته سرنگونی نظام موجود سرمایه داری بر اساس خواست مردم، برپایی حکومت جمهوری و این گونه رهایی مردم افغانستان از زیر استبداد امیر و بیگ ها و همچنین گشودن راه آزاد برای علم و صنعت میباشد.

۲- کمیته در سیمای جمهوری های شوروی بخارا و روسیه حامیان معنوی و مادی خود را می بیند.

۳- کمیته برای رسیدن به اهداف خود با کمک و آگاهی دولت شوروی از جمع انقلابیون افغانی واحد های سرخ را سازماندهی و آغاز به آموزش دادن و روشن سازی اذهان آنها، چاپ روزنامه ها و کتابواره ها می نماید و تدبیر های لازم برای نشر آنها در میان مردم افغانستان از طریق فرستادن مخفی کارکنان به افغانستان، آماده کردن زمینه برای بسیج نیروهای افغان و مردم در برابر دولت موجود در قسمت های از بخارا یا افغانستان می نماید. در صورت نیاز، پنهان یا آشکار کمیته های جداگانه باز می کند. همان کتاب ص ۶۱۷

حکومت شوروی بنام حلقه انقلابی حوزه هرات را میسازد. این حلقه، که از وسعت و تعداد اعضاء یا فعالیت های شان هیچ مدرکی در دست نیست، برنامه سیاست خارجی و داخلی خود را، که شبیه جوانان افغان است اعلام میدارد. همان کتاب ص ۶۲۰

البته این سازمان ها، که نمایندگی از دست پاچگی حکومت شوروی به خاطر سقوط رژیم امان الله خان میکند، چندان موثر نمی باشد حتی فکر نمی شود که به داخل خاک افغانستان اندک نفوذی نموده باشد. شوروی ها بعد از اندک مدتی از مخالفت آشکار با حکومت نادرشاه دست کشید و در تلاش عادی نمودن روابط دیپلماتیک و سیاسی با همسایه جنوبی خود افغانستان گردید.

مآخذ

- ۱: حبیبی، پوهاند عبدالحی. جنبش مشروطیت در افغانستان. چاپ سال ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۲: بخرکی، محمد علم و بین حُلُمیان. هالیند، چاپ ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۳: غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول. کابل، چاپ اول ۱۹۶۷.
- ۴: بویکو، پروفیسور داکتر ولادیمیر. دولت و اپوزیسیون در افغانستان. مترجم عزیز آرینفر. ناشر انتشارات میوند کابل، چاپ ۲۰۱۱.
- ۵: راپور لویه جرگه ۱۹۲۴ پغمان.
- ۶: بیانیه اختتامیه اعلیحضرت امان الله خان در لویه جرگه پغمان ۱۹۲۸.

7: Gregorian, Vartan. The Emergence of Modern Afghanistan. U.S.A 1969